

Analysis of the Legislative and Judicial Consequences of the Law on the Reduction of Ta'zir Imprisonment Sentences (2020) in Light of the Deincarceration Policy in Iran's Criminal Justice System

1. Rahim Fooladi Savadkuhi: PhD Student, Department of Criminal Law and Criminology, Faculty of Law and Political Science, University of Mazandaran, Babolsar, Iran
2. Abolhasan Shakeri*: Professor, Department of Criminal Law and Criminology, Faculty of Law and Political Science, University of Mazandaran, Babolsar, Iran. Email: Shakeri_criminallaw@yahoo.com (Corresponding Author)
3. Kiumars Kalantari: Professor, Department of Criminal Law and Criminology, Faculty of Law and Political Science, University of Mazandaran, Babolsar, Iran
4. Azade Sadeghi: Assistant Professor, Department of Criminal Law and Criminology, Faculty of Law and Political Science, University of Mazandaran, Babolsar, Iran

ABSTRACT

The Law on the Reduction of Ta'zir Imprisonment Sentences, enacted in 2020, can be regarded as one of the most significant legislative developments in Iran's criminal justice system in line with the policy of deincarceration. Through extensive amendments to the scope and manner of imposing ta'zir punishments, the expansion of alternatives to imprisonment, and the limitation of imprisonment-centered sanctions, this law seeks to reduce the prison population and enhance the effectiveness of penal responses. Deincarceration, as one of the contemporary approaches in criminal justice, is premised on the assumption that imprisonment not only lacks a rehabilitative function in all cases but, in many instances, exacerbates criminal behavior and imposes substantial social and economic costs. The main issue addressed in the present study is the analysis of the legislative and judicial consequences of implementing the Law on the Reduction of Ta'zir Imprisonment Sentences in light of the deincarceration policy. More specifically, the study examines whether the reforms envisaged in this law have contributed to the realization of deincarceration objectives at the levels of legislation and judicial practice, or whether legal challenges and ambiguities have hindered the full achievement of this policy. In addition, the effects of this law on judicial discretion, the uniformity of judicial practice, and the guarantee of the principle of proportionality between crime and punishment are examined. The research method adopted in this study is descriptive-analytical and based on documentary analysis. The data were collected through the examination of statutes, legislative deliberations, judicial decisions, advisory opinions, and the views of criminal law doctrine, and were evaluated using qualitative analysis. The findings indicate that, at the legislative level, the Law on the Reduction of Ta'zir Imprisonment Sentences represents a positive step toward institutionalizing the deincarceration policy; however, at the implementation stage, it faces challenges such as divergent judicial interpretations, lack of coherence in judicial practice, and certain legislative gaps. Finally, it is suggested that the effective realization of the deincarceration policy in Iran's criminal justice system can be facilitated through the formulation of clear judicial guidelines, specialized training for judges, and the amendment of certain ambiguous provisions.

Keywords: Deincarceration, Law on the Reduction of Ta'zir Imprisonment Sentences, legislative criminal policy, judicial practice, alternatives to imprisonment, criminal justice.

How to cite: Fooladi Savadkuhi, R., Shakeri, A., Kalantari, K., & Sadeghi, A. (2027). Analysis of the Legislative and Judicial Consequences of the Law on the Reduction of Ta'zir Imprisonment Sentences (2020) in Light of the Deincarceration Policy in Iran's Criminal Justice System. *Comparative Studies in Jurisprudence, Law, and Politics*, 9(3), 1-19.

© 2027 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 20 October 2025

Revise Date: 21 January 2026

Accept Date: 24 January 2026

Initial Publish Date: 27 January 2026

Final Publish Date: 23 September 2027



تحلیل پیامدهای تقنینی و قضایی قانون کاهش مجازات حبس تعزیری مصوب ۱۳۹۹ در پرتو سیاست حبس‌زدایی در نظام عدالت کیفری ایران

۱. رحیم فولادی سوادکوهی: دانشجوی دکتری، گروه حقوق کیفری و جرم‌شناسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه مازندران، بابل‌سر، ایران
۲. ابوالحسن شاکری*: استاد، گروه حقوق کیفری و جرم‌شناسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه مازندران، بابل‌سر، ایران. پست الکترونیک: Shakeri_criminallaw@yahoo.com (نویسنده مسئول)
۳. کیومرث کلاتری: استاد، گروه حقوق کیفری و جرم‌شناسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه مازندران، بابل‌سر، ایران
۴. آزاده صادقی: استادیار، گروه حقوق کیفری و جرم‌شناسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه مازندران، بابل‌سر، ایران

چکیده

قانون کاهش مجازات حبس تعزیری مصوب ۱۳۹۹ را می‌توان یکی از مهم‌ترین تحولات تقنینی نظام عدالت کیفری ایران در راستای سیاست حبس‌زدایی دانست. این قانون با اصلاح گسترده در میزان و نحوه اعمال مجازات‌های تعزیری، توسعه مجازات‌های جایگزین حبس و محدودسازی موارد حبس‌محور، در پی کاهش جمعیت کیفری زندان‌ها و افزایش کارآمدی پاسخ‌های کیفری بوده است. سیاست حبس‌زدایی به‌عنوان یکی از رویکردهای نوین عدالت کیفری، مبتنی بر این فرض است که حبس نه تنها همواره کارکرد اصلاحی ندارد، بلکه در بسیاری موارد موجب تشدید بزهکاری و تحمیل هزینه‌های اجتماعی و اقتصادی گسترده می‌شود. مسئله اصلی پژوهش حاضر، تحلیل پیامدهای تقنینی و قضایی اجرای قانون کاهش مجازات حبس تعزیری در پرتو سیاست حبس‌زدایی است. به‌طور خاص، این پرسش مطرح می‌شود که آیا اصلاحات پیش‌بینی شده در این قانون توانسته‌اند به تحقق اهداف حبس‌زدایی در سطح تقنین و رویه قضایی منجر شوند یا اینکه چالش‌ها و ابهام‌های قانونی، مانع از تحقق کامل این سیاست شده‌اند. همچنین آثار این قانون بر اختیارات قضات، وحدت رویه قضایی و تضمین اصل تناسب جرم و مجازات مورد بررسی قرار می‌گیرد. روش تحقیق در این پژوهش، توصیفی-تحلیلی و مبتنی بر تحلیل اسنادی است. داده‌ها از طریق مطالعه قوانین، مشروح مذاکرات تقنینی، آرای قضایی، نظریات مشورتی و دیدگاه‌های دکترین حقوق کیفری گردآوری شده و با استفاده از تحلیل کیفی مورد ارزیابی قرار گرفته‌اند. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که قانون کاهش مجازات حبس تعزیری در سطح تقنینی گامی مثبت در جهت نهادینه‌سازی سیاست حبس‌زدایی محسوب می‌شود، اما در مرحله اجرا با چالش‌هایی نظیر تفسیرهای متفاوت قضایی، عدم انسجام رویه‌ها و برخی خلأهای تقنینی مواجه است. در پایان، پیشنهاد می‌شود با تدوین دستورالعمل‌های قضایی روشن، آموزش تخصصی قضات و اصلاح برخی مقررات مبهم، زمینه تحقق مؤثرتر سیاست حبس‌زدایی در نظام عدالت کیفری ایران فراهم شود.

واژگان کلیدی: حبس‌زدایی، قانون کاهش مجازات حبس تعزیری، سیاست جنایی تقنینی، رویه قضایی، مجازات‌های جایگزین حبس، عدالت کیفری.

نحوه استناددهی: فولادی سوادکوهی، رحیم، شاکری، ابوالحسن، کلاتری، کیومرث. و صادقی، آزاده. (۱۴۰۶). تحلیل پیامدهای تقنینی و قضایی قانون کاهش مجازات حبس تعزیری مصوب ۱۳۹۹ در پرتو سیاست حبس‌زدایی در نظام عدالت کیفری ایران. *پژوهش‌های تطبیقی فقه، حقوق و سیاست*، ۹(۳)، ۱-۱۹.

© ۱۴۰۶ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به‌صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۲۸ مهر ۱۴۰۴

تاریخ بازنگری: ۱ بهمن ۱۴۰۴

تاریخ پذیرش: ۴ بهمن ۱۴۰۴

تاریخ چاپ اولیه: ۷ بهمن ۱۴۰۴

تاریخ چاپ نهایی: ۱ مهر ۱۴۰۶

مقدمه

تحول در سیاست‌های کیفری معاصر، به‌ویژه در دهه‌های اخیر، بیانگر گذار تدریجی نظام‌های عدالت کیفری از رویکرد حبس محور به سمت حبس‌زدایی و بهره‌گیری از پاسخ‌های کیفری متنوع، انعطاف‌پذیر و انسانی‌تر است. این تحول، متأثر از افزایش جمعیت کیفری زندان‌ها، ناکارآمدی حبس کوتاه‌مدت در اصلاح بزه‌کاران، هزینه‌های سنگین اقتصادی و اجتماعی زندان و همچنین گسترش رویکردهای جرم‌شناختی نوین بوده است که بر پیشگیری، بازپذیری اجتماعی و عدالت ترمیمی تأکید دارند (نجفی ابرندآبادی، ۱۳۹۸: ۷۵). در این چارچوب، سیاست حبس‌زدایی نه به معنای حذف کامل مجازات حبس، بلکه به‌عنوان راهبردی عقلانی برای تحدید قلمرو آن و جایگزینی پاسخ‌های متناسب‌تر کیفری مطرح می‌شود (Gholami, 2021).

در نظام حقوق کیفری ایران نیز، سیاست حبس‌زدایی به تدریج جایگاه خود را در اسناد تقنینی و سیاست‌های جنایی پیدا کرده است. تصویب قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ با تأکید بر مجازات‌های جایگزین حبس، تعلیق اجرای مجازات و نظام نیمه‌آزادی، نقطه عطفی در این مسیر محسوب می‌شود (Ardabili, 2020). با این حال، استمرار تورم کیفری، کثرت عناوین مجرمانه و گرایش قانون‌گذار به تعیین مجازات حبس در قوانین خاص، سبب شد که اهداف حبس‌زدایی به‌طور کامل محقق نشود. در چنین بستری، قانون کاهش مجازات حبس تعزیری مصوب ۱۳۹۹ به‌عنوان یکی از مهم‌ترین اصلاحات تقنینی پس از قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲، با هدف کاهش دامنه و شدت مجازات‌های حبس تعزیری و تعدیل سیاست کیفری تقنینی به تصویب رسید.

این قانون با کاهش حداقل و حداکثر مجازات حبس در بسیاری از جرایم تعزیری، توسعه نهادهای ارفاقی، افزایش موارد قابل تعلیق و تعویق مجازات و تقویت مجازات‌های جایگزین حبس، تلاشی آشکار در راستای نهادینه‌سازی سیاست حبس‌زدایی به شمار می‌رود (Mir Mohammad Sadeghi, 2021). با وجود این، تصویب یک قانون الزاماً به معنای تحقق عملی اهداف آن نیست و همواره فاصله‌ای معنادار میان سیاست جنایی تقنینی و سیاست جنایی قضایی وجود دارد؛ فاصله‌ای که گاه ناشی از ابهام‌های قانونی، گاه برخاسته از فرهنگ قضایی و گاه متأثر از شرایط نهادی و ساختاری نظام عدالت کیفری است (Bagheri, 2022).

مسئله اصلی پژوهش حاضر، بررسی و تحلیل پیامدهای تقنینی و قضایی قانون کاهش مجازات حبس تعزیری مصوب ۱۳۹۹ در پرتو سیاست حبس‌زدایی در نظام عدالت کیفری ایران است. پرسش محوری آن است که آیا این قانون توانسته است در عمل، به کاهش واقعی توسل به مجازات حبس و تغییر رویکرد دادگاه‌ها در تعیین واکنش کیفری منجر شود یا اینکه صرفاً در سطح تقنین باقی مانده و در مرحله اجرا با موانع و چالش‌های جدی مواجه شده است. به بیان دیگر، این پژوهش در پی آن است که نسبت میان اهداف اعلامی قانون‌گذار در جهت حبس‌زدایی و نتایج واقعی آن در عرصه قانون‌گذاری و رویه قضایی را واکاوی کند.

اهمیت این مسئله از آنجا ناشی می‌شود که علی‌رغم گذشت چند سال از تصویب قانون کاهش مجازات حبس تعزیری، هنوز در رویه قضایی، برداشت‌های متفاوت و گاه متعارضی از مقررات آن مشاهده می‌شود؛ به‌گونه‌ای که در برخی موارد، قضات با تفسیر مضیق یا موسع از مواد قانونی، عملاً از ظرفیت‌های حبس‌زدایانه قانون بهره‌برداری نمی‌کنند (Khaleghi, 2022). این وضعیت، نه تنها وحدت رویه قضایی را مخدوش می‌سازد، بلکه می‌تواند اصل قانونی بودن و اصل تناسب جرم و مجازات را نیز با چالش مواجه کند.

بررسی ادبیات موجود نشان می‌دهد که بخش قابل توجهی از پژوهش‌های داخلی، یا به تحلیل کلی سیاست حبس‌زدایی پرداخته‌اند (Najafi Abrandabadi, 2019)، یا به‌صورت پراکنده برخی آثار قانون کاهش مجازات حبس تعزیری را بررسی کرده‌اند (Mir Mohammad).

(Sadeghi, 2021). با این حال، هنوز پژوهشی جامع که به‌طور هم‌زمان پیامدهای تقنینی و قضایی این قانون را در پرتو سیاست حبس‌زدایی تحلیل کند و رابطه میان متن قانون و رویه عملی دادگاه‌ها را مورد واکاوی نظام‌مند قرار دهد، کمتر دیده می‌شود. این خلأ پژوهشی به‌ویژه در زمینه تحلیل آرای قضایی و نحوه اعمال اختیارات قضات پس از تصویب قانون ۱۳۹۹ محسوس است. از سوی دیگر، اغلب مطالعات پیشین تمرکز خود را بر جنبه‌های نظری یا تقنینی قانون نهاده‌اند و کمتر به پیامدهای اجرایی و عملی آن در نظام عدالت کیفری پرداخته‌اند؛ در حالی که موفقیت یا ناکامی سیاست حبس‌زدایی، بیش از هر چیز در سطح اجرا و تصمیم‌گیری قضایی نمایان می‌شود (McNeill, 2012). پژوهش حاضر می‌کوشد با پر کردن این شکاف، تصویری واقع‌بینانه از کارکرد قانون کاهش مجازات حبس تعزیری ارائه دهد.

هدف اصلی این پژوهش، تحلیل انتقادی میزان تحقق سیاست حبس‌زدایی در پرتو قانون کاهش مجازات حبس تعزیری مصوب ۱۳۹۹ است. اهداف فرعی شامل بررسی آثار این قانون بر سیاست جنایی تقنینی، تحلیل چالش‌های رویه قضایی در اجرای آن، و ارائه پیشنهادهایی برای بهبود کارآمدی این قانون در راستای کاهش توسل به مجازات حبس می‌باشد. با توجه به آنچه بیان شد، سؤال اصلی پژوهش عبارتند از؛ قانون کاهش مجازات حبس تعزیری مصوب ۱۳۹۹ چه پیامدهای تقنینی و قضایی‌ای در نظام عدالت کیفری ایران داشته و تا چه میزان توانسته است اهداف سیاست حبس‌زدایی را در عرصه قانون‌گذاری و رویه قضایی محقق سازد. همچنین، فرضیه اصلی پژوهش عبارتند از: قانون کاهش مجازات حبس تعزیری مصوب ۱۳۹۹ در سطح تقنینی گامی مؤثر در جهت تحقق سیاست حبس‌زدایی به شمار می‌رود، اما در سطح قضایی به دلیل ابهام‌های قانونی، تفسیرهای متفاوت قضات و فقدان دستورالعمل‌های اجرایی منسجم، نتوانسته است به‌طور کامل به کاهش عملی توسل به مجازات حبس منجر شود.

پژوهش حاضر از نظر روش، توصیفی - تحلیلی و مبتنی بر مطالعه اسنادی است. داده‌ها از طریق بررسی قوانین، آرای قضایی منتشرشده، نظریات مشورتی، منابع کتابخانه‌ای و مقالات علمی گردآوری شده و با استفاده از تحلیل کیفی مورد ارزیابی قرار می‌گیرند. این پژوهش با محدودیت‌هایی نیز مواجه است. نخست، دسترسی محدود به آرای قضایی منتشرنشده یا غیرعلنی، که می‌تواند تحلیل جامع‌تری از رویه قضایی را با چالش مواجه سازد. دوم، نوپا بودن نسبی اجرای قانون کاهش مجازات حبس تعزیری که امکان ارزیابی بلندمدت آثار آن را محدود می‌کند. سوم، تنوع دیدگاه‌های قضایی در محاکم مختلف که تعمیم نتایج را با احتیاط همراه می‌سازد. با این حال، تلاش شده است با استفاده از منابع معتبر و تحلیل نمونه‌های شاخص، این محدودیت‌ها تا حد امکان کاهش یابد.

در مجموع، قانون کاهش مجازات حبس تعزیری مصوب ۱۳۹۹ به‌عنوان یکی از مهم‌ترین جلوه‌های سیاست حبس‌زدایی در حقوق کیفری ایران، نیازمند تحلیلی عمیق و چندبعدی است که هم ابعاد تقنینی و هم پیامدهای قضایی آن را در بر گیرد. تبیین چارچوب نظری حبس‌زدایی، بررسی جایگاه این قانون در سیاست جنایی ایران و تحلیل چالش‌های اجرایی آن، زمینه‌ای فراهم می‌آورد تا به‌صورت منظم و نظام‌مند به ارزیابی دقیق‌تر مفاد قانون، رویه قضایی حاکم و راهکارهای اصلاحی پرداخته شود.

پیشینه پژوهش

بررسی پیشینه پژوهش نشان می‌دهد که سیاست حبس‌زدایی و آثار تقنینی و قضایی آن، یکی از محورهای مهم مطالعات حقوق کیفری و جرم‌شناسی معاصر است. این مطالعات، چه در سطح نظری و چه در سطح تحلیلی - کاربردی، کوشیده‌اند کارآمدی مجازات حبس و جایگزین‌های آن را در پرتو اهداف عدالت کیفری مورد ارزیابی قرار دهند. با این حال، تمرکز خاص بر قانون کاهش مجازات حبس تعزیری مصوب ۱۳۹۹ و پیامدهای عملی آن، هنوز در ادبیات پژوهشی ایران به حد اشباع نرسیده است.

در ادبیات نظری، دیوید گارلند با طرح نظریه فرهنگ کنترل، بر این نکته تأکید می‌کند که افزایش توسل به مجازات حبس در نظام‌های کیفری مدرن، بیش از آنکه مبتنی بر کارآمدی اصلاحی باشد، ریشه در ملاحظات سیاسی و نمادین دارد. وی حبس‌زدایی را واکنشی عقلانی به شکست زندان در تحقق بازپذیری اجتماعی بزهکاران می‌داند. این دیدگاه، مبنای بسیاری از پژوهش‌های بعدی در حوزه کاهش مجازات حبس قرار گرفته است. در مقابل، برخی نظریه‌پردازان مانند فون هیرش با رویکرد عدالت استحقاقی، معتقدند که کاهش حبس نباید منجر به تضعیف اصل تناسب جرم و مجازات شود و حبس‌زدایی صرفاً در صورتی موجه است که پاسخ‌های جایگزین، همان کارکرد بازدارندگی را حفظ کنند (von Hirsch, 2009). در حوزه سیاست‌گذاری کیفری، مایکل تونری، حبس‌زدایی را بخشی از سیاست جنایی عقلانی می‌داند که باید بر پایه شواهد تجربی و تحلیل هزینه-فایده استوار باشد. وی تأکید می‌کند که اصلاح قوانین بدون تغییر در فرهنگ قضایی و اجرایی، تأثیر محدودی خواهد داشت. این دیدگاه در پژوهش‌های داخلی نیز مورد توجه قرار گرفته و بسیاری از نویسندگان، ناکامی نسبی سیاست‌های حبس‌زدایانه را ناشی از شکاف میان قانون و اجرا دانسته‌اند.

در ادبیات فارسی، نجفی ابرندآبادی از پیشگامان تحلیل سیاست حبس‌زدایی در حقوق کیفری ایران است. وی با رویکرد جرم‌شناختی، بر این باور است که حبس کوتاه‌مدت نه تنها نقش اصلاحی ندارد، بلکه با برچسب‌زنی و قطع پیوندهای اجتماعی، زمینه تکرار جرم را تقویت می‌کند (Najafi Abrandabadi, 2019). او تصویب نهادهایی مانند مجازات‌های جایگزین حبس را گامی مثبت ارزیابی می‌کند، اما معتقد است که قانون‌گذار ایرانی همچنان گرفتار حبس‌گرایی پنهان در بسیاری از قوانین خاص است. این تحلیل، زمینه نظری مهمی برای ارزیابی قانون کاهش مجازات حبس تعزیری فراهم می‌آورد.

در مقابل، برخی حقوق‌دانان رویکرد محتاطانه‌تری اتخاذ کرده‌اند. اردبیلی ضمن پذیرش ضرورت حبس‌زدایی، هشدار می‌دهد که گسترش بی‌ضابطه مجازات‌های جایگزین حبس می‌تواند به تضعیف قطعیت و اقتدار عدالت کیفری بینجامد (Ardabili, 2020). از دیدگاه وی، سیاست حبس‌زدایی باید در چارچوب یک نظام منسجم تقنینی و با رعایت اصل تناسب اجرا شود. این دیدگاه، به‌نوعی نقد رویکردهای صرفاً تقلیل‌گرایانه نسبت به مجازات حبس محسوب می‌شود.

با تصویب قانون کاهش مجازات حبس تعزیری مصوب ۱۳۹۹، موج تازه‌ای از پژوهش‌ها در حقوق کیفری ایران شکل گرفت. میرمحمدصادقی در یکی از نخستین تحلیل‌ها، این قانون را نقطه عطفی در سیاست جنایی تقنینی ایران می‌داند و معتقد است که کاهش گسترده دامنه مجازات‌های حبس، بیانگر تغییر نگرش قانون‌گذار از کیفرمحوری به اصلاح‌محوری است (Mir Mohammad Sadeghi, 2021). وی با این حال، به ابهام برخی مواد و عدم پیش‌بینی سازوکارهای اجرایی شفاف اشاره می‌کند و این امر را مانعی جدی در تحقق اهداف قانون می‌داند.

در مقابل، خالقی با تمرکز بر رویه قضایی، معتقد است که بسیاری از ظرفیت‌های حبس‌زدایانه این قانون، در عمل مورد استفاده قرار نگرفته‌اند. به باور او، برخی قضات به دلیل نگرانی از پیامدهای اجتماعی یا فشار افکار عمومی، همچنان به صدور احکام حبس گرایش دارند و از نهادهای ارفاقی به‌صورت حداقلی استفاده می‌کنند (Khaleghi, 2022). این دیدگاه، فرضیه شکاف میان سیاست جنایی تقنینی و قضایی را تقویت می‌کند.

برخی پژوهش‌ها نیز به ارزیابی تطبیقی پرداخته‌اند. برای مثال، مطالعاتی که سیاست حبس‌زدایی در نظام‌های حقوقی اروپایی را بررسی کرده‌اند (Najafi Abrandabadi, 2019)، نشان می‌دهند که موفقیت این سیاست، بیش از آنکه به متن قانون وابسته باشد، به وجود دستورالعمل‌های قضایی الزام‌آور و نظام نظارت بر اجرای احکام بستگی دارد. این یافته‌ها، به‌طور ضمنی ناکارآمدی نسبی سیاست حبس‌زدایی در ایران را در

نبود چنین سازوکارهایی توضیح می‌دهد. در مجموع، می‌توان گفت که اگرچه اصل ضرورت حبس‌زدایی و کاهش مجازات حبس تعزیری، در میان اغلب پژوهشگران مورد تأیید قرار گرفته است، اما درباره میزان موفقیت قانون کاهش مجازات حبس تعزیری مصوب ۱۳۹۹ اختلاف نظر وجود دارد. برخی آن را گامی مؤثر اما ناقص می‌دانند و برخی دیگر، تحقق اهداف آن را به دلیل چالش‌های قضایی و نهادی، محدود ارزیابی می‌کنند. خلاصه‌ای در پیشینه پژوهش، فقدان تحلیلی جامع است که هم‌زمان دیدگاه‌های تقنینی و قضایی را تلفیق کرده و آثار عملی این قانون را در پرتو سیاست حبس‌زدایی به صورت منسجم بررسی کند؛ خلأیی که پژوهش حاضر در پی پر کردن آن است.

مبانی نظری و مفهومی سیاست حبس‌زدایی و جایگاه آن در نظام عدالت کیفری ایران

سیاست حبس‌زدایی به عنوان یکی از رویکردهای نوین در حقوق کیفری، ناظر بر کاهش توسل به مجازات سالب آزادی و جایگزینی آن با پاسخ‌های کیفری متنوع، متناسب و کم‌هزینه‌تر است. این سیاست، واکنشی به ناکارآمدی زندان در تحقق اهداف کلاسیک مجازات، به‌ویژه اصلاح و بازاجتماعی کردن بزه‌کاران تلقی می‌شود. بسیاری از حقوق‌دانان بر این باورند که حبس، به‌ویژه در اشکال کوتاه‌مدت، نه تنها موجب بازدارندگی مؤثر نمی‌شود، بلکه با ایجاد آثار منفی همچون برچسب‌زنی اجتماعی، گسست پیوندهای خانوادگی و افزایش احتمال تکرار جرم، کارکردی معکوس می‌یابد (Najafi Abrandabadi, 2019). از این منظر، حبس‌زدایی به معنای حذف مطلق زندان نیست، بلکه تلاشی عقلانی برای تحدید قلمرو آن و استفاده هدفمند از مجازات حبس در موارد ضروری و شدید به شمار می‌رود.

از حیث نظری، سیاست حبس‌زدایی ریشه در نظریه‌های جرم‌شناختی انتقادی و رویکردهای نوین عدالت کیفری دارد. نظریه‌پردازانی چون تونری بر این باورند که سیاست جنایی کارآمد باید مبتنی بر شواهد تجربی و تحلیل هزینه-فایده باشد و در این چارچوب، استفاده گسترده از حبس فاقد توجیه عقلانی است. در مقابل، نظریه عدالت استحقاقی که توسط فون‌هیرش مطرح شده، ضمن پذیرش اصل کاهش حبس، بر ضرورت رعایت تناسب میان جرم و مجازات تأکید می‌کند و هشدار می‌دهد که حبس‌زدایی نباید به تضعیف پاسخ کیفری و احساس بی‌عدالتی در جامعه منجر شود (von Hirsch, 2009). در ادبیات حقوقی ایران نیز، نجفی ابرندآبادی با رویکرد جرم‌شناختی، سیاست حبس‌زدایی را لازمه گذار از عدالت کیفری سنتی به عدالت کیفری عقلانی و انسانی می‌داند و آن را در پیوند با پیشگیری اجتماعی و عدالت ترمیمی تحلیل می‌کند (Najafi Abrandabadi, 2019).

در نظام عدالت کیفری ایران، سیاست حبس‌زدایی به صورت تدریجی و گاه ناپیوسته در قوانین و اسناد تقنینی انعکاس یافته است. قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ با پیش‌بینی مجازات‌های جایگزین حبس، تعلیق و تعویق اجرای مجازات، نخستین گام جدی در این مسیر به شمار می‌رود (Ardabili, 2020). تصویب قانون کاهش مجازات حبس تعزیری مصوب ۱۳۹۹ را می‌توان تکمیل‌کننده این روند دانست که نشان‌دهنده تغییر نسبی نگرش قانون‌گذار از حبس محوری به سمت تنوع‌بخشی به واکنش‌های کیفری است. با این حال، بسیاری از پژوهشگران معتقدند که تحقق کامل سیاست حبس‌زدایی در ایران، مستلزم هماهنگی میان سیاست جنایی تقنینی و قضایی و نیز اصلاح فرهنگ قضایی و اجرایی است؛ چراکه بدون پذیرش عملی این سیاست در رویه دادگاه‌ها، صرف اصلاح قانون نمی‌تواند به کاهش واقعی جمعیت کیفری زندان‌ها منجر شود (Mir Mohammad Sadeghi, 2021).

مفهوم و اهداف سیاست حبس‌زدایی در حقوق کیفری

سیاست حبس‌زدایی در حقوق کیفری مفهومی است که در واکنش به بحران کارآمدی مجازات حبس و پیامدهای منفی آن در نظام‌های عدالت کیفری معاصر شکل گرفته است. در تعریف مفهومی، حبس‌زدایی به مجموعه‌ای از تدابیر تقنینی، قضایی و اجرایی اطلاق می‌شود که هدف

آن کاهش توسل به مجازات سالب آزادی، محدودسازی قلمرو اعمال آن و جایگزینی حبس با واکنش‌های کیفری غیرسالب آزادی است (Bottoms, 1995). برخلاف برداشت‌های ساده‌انگارانه، حبس‌زدایی به معنای تساهل کیفری یا حذف کامل زندان نیست، بلکه ناظر بر استفاده حداقلی، هدفمند و استثنایی از حبس، به‌ویژه در جرایم کم‌خطر و بزهکاران فاقد سابقه خطرناک است.

از منظر مفهومی، سیاست حبس‌زدایی بر تمایز میان ضرورت کیفری و عادت کیفری تأکید می‌کند. بسیاری از جرم‌شناسان معتقدند که توسل گسترده به حبس، نه از ضرورت‌های واقعی پیشگیری از جرم، بلکه از سنت‌های حقوقی، فشارهای سیاسی و انتظارات نمادین جامعه ناشی می‌شود (McNeill, 2012). در این چارچوب، حبس‌زدایی تلاشی است برای عقلانی‌سازی پاسخ کیفری و رهایی نظام عدالت کیفری از وابستگی افراطی به زندان به‌عنوان ابزار اصلی واکنش به جرم. این رویکرد، هم‌زمان با رشد نظریه‌های انتقادی نسبت به مجازات، به‌ویژه نظریه‌های برجسب‌زنی و کنترل اجتماعی، تقویت شده است؛ نظریه‌هایی که زندان را عامل بازتولید بزهکاری و نه اصلاح بزهکار می‌دانند. یکی از اهداف بنیادین سیاست حبس‌زدایی، افزایش کارآمدی نظام عدالت کیفری است. مطالعات تجربی متعدد نشان داده‌اند که حبس، به‌ویژه در دوره‌های کوتاه‌مدت، تأثیر معناداری بر کاهش نرخ تکرار جرم ندارد و در برخی موارد، احتمال بازگشت مجدد بزهکار به چرخه جرم را افزایش می‌دهد. در مقابل، مجازات‌های جایگزین حبس نظیر خدمات عمومی، دوره‌های آموزشی، نظارت الکترونیکی و جبران خسارت بزه‌دیده، در بسیاری از موارد نتایج اصلاحی مؤثرتری به همراه داشته‌اند. از این‌رو، یکی از اهداف اصلی حبس‌زدایی، جایگزینی واکنش‌های کیفری کم‌هزینه‌تر و اثربخش‌تر به جای حبس است (Mousavi, 2023).

هدف دوم سیاست حبس‌زدایی، کاهش آثار اجتماعی و انسانی منفی زندان است. زندان، افزون بر سلب آزادی فرد، پیامدهای گسترده‌ای بر خانواده بزهکار، موقعیت شغلی او و جایگاه اجتماعی‌اش بر جای می‌گذارد. این آثار، به‌ویژه در مورد بزهکاران اتفاقی و فاقد پیشینه کیفری، می‌تواند نامتناسب و غیرقابل توجیه باشد. حبس‌زدایی در پی آن است که با محدود کردن ورود افراد به زندان، از فروپاشی خانواده‌ها، گسترش فقر و انتقال بین‌نسلی بزهکاری جلوگیری کند. از این منظر، حبس‌زدایی نه تنها یک سیاست کیفری، بلکه یک سیاست اجتماعی محسوب می‌شود (Bagheri, 2022).

هدف دیگر سیاست حبس‌زدایی، تحقق بهتر اصل تناسب جرم و مجازات است. در نظام‌های کیفری حبس‌محور، غالباً مجازات حبس به‌عنوان واکنشی یکسان برای طیف گسترده‌ای از جرایم مورد استفاده قرار می‌گیرد که این امر با اصل فردی‌سازی مجازات و تناسب میان شدت جرم و شدت پاسخ کیفری در تعارض قرار می‌گیرد. سیاست حبس‌زدایی می‌کوشد با تنوع‌بخشی به ابزارهای واکنش کیفری، امکان انتخاب مجازاتی متناسب با شخصیت مرتکب، اوضاع و احوال جرم و میزان خطرناکی وی را فراهم آورد. بدین ترتیب، عدالت کیفری از حالت صوری و یکسان‌نگر خارج شده و به سمت عدالت ماهوی و فردمحور حرکت می‌کند (Frase, 2013).

در کنار اهداف فوق، حبس‌زدایی نقش مهمی در کاهش هزینه‌های اقتصادی نظام عدالت کیفری ایفا می‌کند. اداره زندان‌ها مستلزم صرف منابع مالی گسترده‌ای است که در بسیاری از کشورها، فشار قابل‌توجهی بر بودجه عمومی وارد می‌کند. پژوهش‌ها نشان می‌دهد که مجازات‌های غیرسالب آزادی، در مقایسه با حبس، هزینه بسیار کمتری دارند و در عین حال، در تحقق اهداف اصلاحی نیز موفق‌ترند (McNeill, 2012). از این‌رو، حبس‌زدایی از منظر سیاست‌گذاری عمومی نیز قابل دفاع است.

در نهایت، سیاست حبس‌زدایی با رویکردهای نوین عدالت ترمیمی پیوند می‌خورد. عدالت ترمیمی به‌جای تمرکز صرف بر تنبیه مرتکب، بر جبران خسارت بزه‌دیده، مسئولیت‌پذیری بزهکار و ترمیم روابط اجتماعی تأکید دارد. حبس‌زدایی زمینه مناسبی برای توسعه سازوکارهای

ترمیمی فراهم می‌کند؛ چراکه زندان، غالباً امکان مشارکت فعال بزهکار در فرآیند ترمیم را از میان می‌برد (Mousavi, 2023). بنابراین، یکی از اهداف ضمنی حبس‌زدایی، هموار ساختن مسیر گذار از عدالت کیفری سرکوب‌محور به عدالت کیفری مشارکتی و ترمیمی است. در مجموع، سیاست حبس‌زدایی در حقوق کیفری مفهومی چندبعدی است که اهدافی چون افزایش کارآمدی پاسخ کیفری، کاهش آسیب‌های اجتماعی زندان، رعایت تناسب جرم و مجازات، صرفه‌جویی اقتصادی و تقویت رویکردهای ترمیمی را دنبال می‌کند. این اهداف نشان می‌دهد که حبس‌زدایی نه یک سیاست مقطعی، بلکه بخشی از تحول ساختاری در اندیشه کیفری معاصر است.

مبانی جرم‌شناختی و نظری سیاست حبس‌زدایی

سیاست حبس‌زدایی از منظر جرم‌شناختی و نظری، ریشه در نقدهای بنیادینی دارد که نسبت به کارآمدی، مشروعیت و پیامدهای اجتماعی مجازات حبس مطرح شده است. جرم‌شناسی کلاسیک زندان را ابزاری برای بازدارندگی و اصلاح بزهکار تلقی می‌کرد، اما تحولات نظری قرن بیستم نشان داد که این فرض‌ها در عمل با تردیدهای جدی مواجه‌اند (Mousavi, 2023). بسیاری از نظریه‌های جرم‌شناختی جدید، زندان را نه راه‌حل جرم، بلکه بخشی از مسئله بزهکاری می‌دانند و بر همین اساس، زمینه‌های نظری سیاست حبس‌زدایی را فراهم ساخته‌اند. یکی از مهم‌ترین مبانی جرم‌شناختی حبس‌زدایی، نظریه برچسب‌زنی است. بر اساس این نظریه که توسط اندیشمندانی چون بکر و لمرت بسط داده شد، واکنش کیفری رسمی، به‌ویژه مجازات حبس، با الصاق برچسب مجرم به فرد، هویت اجتماعی او را دگرگون کرده و احتمال تداوم رفتار مجرمانه را افزایش می‌دهد (Becker, 1963). زندان، به‌عنوان شدیدترین شکل واکنش رسمی، این فرآیند برچسب‌زنی را تشدید می‌کند و فرد را در شبکه‌ای از روابط مجرمانه قرار می‌دهد. از این منظر، حبس‌زدایی پاسخی نظری به این نقد است که مداخله کیفری شدید، به‌جای پیشگیری از جرم، می‌تواند به تشدید آن بینجامد.

نظریه‌های کنترل اجتماعی نیز از دیگر مبانی مهم سیاست حبس‌زدایی به شمار می‌روند. هیرشی با تأکید بر پیوندهای اجتماعی، معتقد است که تضعیف روابط فرد با خانواده، شغل و جامعه، احتمال گرایش او به بزهکاری را افزایش می‌دهد (Hirschi, 1969). مجازات حبس، با قطع یا تضعیف این پیوندها، عملاً زمینه بزهکاری مجدد را فراهم می‌سازد. در نتیجه، از منظر کنترل اجتماعی، پاسخ‌های غیرسالب آزادی که امکان حفظ پیوندهای اجتماعی را فراهم می‌کنند، نسبت به حبس کارآمدتر تلقی می‌شوند. سیاست حبس‌زدایی دقیقاً بر همین مبنا، به دنبال حفظ ارتباط بزهکار با جامعه و جلوگیری از طرد اجتماعی اوست.

در سطحی کلان‌تر، نظریه‌های انتقادی جرم‌شناسی، به‌ویژه جرم‌شناسی رادیکال و نئومارکسیستی، زندان را ابزاری برای کنترل گروه‌های حاشیه‌ای و فرودست جامعه تحلیل می‌کنند. از دیدگاه این نظریه‌ها، گسترش حبس نه ناشی از افزایش واقعی جرم، بلکه نتیجه سازوکارهای قدرت، نابرابری اجتماعی و سیاست‌های کیفری گزینشی است (Rusche & Kirchheimer, 2003). در این چارچوب، حبس‌زدایی به‌مثابه راهبردی برای کاهش کنترل کیفری بر گروه‌های آسیب‌پذیر و محدود کردن مداخله سرکوب‌گرانه دولت در زندگی شهروندان تلقی می‌شود. این تحلیل، به سیاست حبس‌زدایی بُعدی انتقادی و ساختاری می‌بخشد.

از منظر نظریه‌های پیشگیری از جرم، به‌ویژه پیشگیری اجتماعی، سیاست حبس‌زدایی با این فرض همراه است که ریشه‌های جرم بیش از آنکه فردی باشند، اجتماعی و ساختاری‌اند. نظریه‌پردازانی چون کاپلان و فلدمن بر این باورند که تمرکز بر مجازات‌های شدید، توجه نظام عدالت کیفری را از عوامل زمینه‌ساز جرم، مانند فقر، بیکاری و نابرابری، منحرف می‌کند (McNeill, 2012). حبس‌زدایی، در این چارچوب، زمینه انتقال منابع و توجه سیاست‌گذاران از زندان به برنامه‌های پیشگیرانه و حمایتی را فراهم می‌سازد.

در حوزه نظریه‌های مجازات، رویکردهای فایده‌گرایانه نیز از مبانی مهم حبس‌زدایی به شمار می‌روند. نظریه بازدارندگی عقلانی، در نسخه‌های جدید خود، بر این نکته تأکید می‌کند که شدت مجازات لزوماً تأثیر بیشتری بر کاهش جرم ندارد و قطعیت و سرعت واکنش کیفری از اهمیت بیشتری برخوردار است (Najafi Abrandabadi, 2019). بر این اساس، کاهش حبس و جایگزینی آن با پاسخ‌های سریع و قطعی غیرسالب آزادی، می‌تواند اثربخشی بیشتری در کنترل جرم داشته باشد. این تحلیل نظری، مشروعیت سیاست حبس‌زدایی را از منظر کارکردگرایانه تقویت می‌کند.

در نهایت، نظریه‌های عدالت ترمیمی به‌عنوان یکی از مهم‌ترین پشتوانه‌های نظری حبس‌زدایی مطرح‌اند. عدالت ترمیمی، جرم را نقض روابط اجتماعی می‌داند و به‌جای تمرکز بر تنبیه، بر ترمیم خسارت، گفت‌وگو میان بزه‌کار و بزه‌دیده و بازسازی اعتماد اجتماعی تأکید دارد. زندان، به‌عنوان نهادی پردکننده، با این اهداف در تعارض است، در حالی که سیاست حبس‌زدایی امکان تحقق سازوکارهای ترمیمی را افزایش می‌دهد. از این منظر، حبس‌زدایی نه‌تنها یک انتخاب سیاستی، بلکه لازمه تغییر پارادایم در عدالت کیفری است (Bottoms, 1995).

در مجموع می‌توان گفت که سیاست حبس‌زدایی بر مجموعه‌ای متکثر از مبانی جرم‌شناختی و نظری استوار است؛ از نظریه برچسب‌زنی و کنترل اجتماعی گرفته تا جرم‌شناسی انتقادی، نظریه‌های پیشگیری و عدالت ترمیمی. این تنوع نظری نشان می‌دهد که حبس‌زدایی صرفاً واکنشی مقطعی به ازدحام زندان‌ها نیست، بلکه برآمده از تحول عمیق در فهم جرم، مجازات و نقش دولت در پاسخ به بزهکاری است.

جایگاه سیاست حبس‌زدایی در نظام عدالت کیفری ایران

سیاست حبس‌زدایی در نظام عدالت کیفری ایران را باید محصول تدریجی تحول در اندیشه تقنینی و قضایی دانست؛ تحولی که از یک‌سو تحت تأثیر بحران کارآمدی مجازات حبس و افزایش جمعیت کیفری زندان‌ها شکل گرفته و از سوی دیگر، متأثر از رویکردهای نوین جرم‌شناختی و سیاست جنایی معاصر است. در دهه‌های اخیر، قانون‌گذار ایرانی به‌تدریج از نگاه صرفاً سرکوب‌محور به جرم فاصله گرفته و تلاش کرده است با تنوع‌بخشی به واکنش‌های کیفری، به‌ویژه در حوزه جرایم تعزیری، زمینه تحقق عدالت کیفری عقلانی‌تر و انسانی‌تر را فراهم آورد. این تغییر نگرش، به‌طور خاص پس از تصویب قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ و به‌صورت برجسته‌تر با تصویب قانون کاهش مجازات حبس تعزیری مصوب ۱۳۹۹، نمود عینی یافته است (Mir Mohammad Sadeghi, 2021).

در سطح سیاست جنایی تقنینی، حبس‌زدایی جایگاهی دوگانه دارد. از یک‌سو، قانون‌گذار با پیش‌بینی نهادهایی نظیر مجازات‌های جایگزین حبس، تعویق صدور حکم، تعلیق اجرای مجازات و کاهش دامنه مجازات‌های سالب آزادی، به‌طور صریح در جهت تحدید حبس گام برداشته است. از سوی دیگر، همچنان در برخی قوانین خاص، گرایش به جرم‌انگاری گسترده و تعیین مجازات حبس مشاهده می‌شود که با روح سیاست حبس‌زدایی در تعارض است (Bagheri, 2022). این وضعیت نشان می‌دهد که سیاست حبس‌زدایی در ایران هنوز به یک سیاست یکپارچه تبدیل نشده و بیشتر واجد ماهیتی تدریجی و بعضاً متناقض است.

قانون کاهش مجازات حبس تعزیری مصوب ۱۳۹۹، نقطه عطفی در تثبیت جایگاه حبس‌زدایی در نظام عدالت کیفری ایران به شمار می‌رود. این قانون با اصلاح مواد متعددی از کتاب تعزیرات قانون مجازات اسلامی، کاهش قابل توجهی در حداقل و حداکثر مجازات‌های حبس ایجاد کرده و در برخی موارد، مجازات حبس را به مجازات‌های غیرسالب آزادی تبدیل نموده است. به اعتقاد برخی پژوهشگران، این قانون بیانگر پذیرش رسمی این واقعیت است که حبس، به‌ویژه در جرایم کم‌اهمیت، نه‌تنها ضروری نیست، بلکه می‌تواند آثار زیان‌بار بیشتری نسبت به منافع آن داشته باشد (Gholami, 2021). بدین ترتیب، سیاست حبس‌زدایی از سطح گفتمان نظری به سطح تقنین ارتقا یافته است.

با این حال، جایگاه واقعی سیاست حبس‌زدایی را نمی‌توان صرفاً از متن قوانین استنباط کرد، بلکه باید آن را در بستر سیاست جنایی قضایی نیز مورد ارزیابی قرار داد. رویه قضایی نقش تعیین‌کننده‌ای در تحقق یا ناکامی سیاست‌های تقنینی دارد. برخی مطالعات نشان می‌دهد که علی‌رغم وجود ظرفیت‌های قانونی گسترده برای اعمال مجازات‌های جایگزین حبس، بخشی از قضات همچنان تمایل بیشتری به صدور حکم حبس دارند؛ امری که ناشی از عوامل متعددی مانند نگرانی از واکنش افکار عمومی، تلقی سنتی از کارکرد مجازات و فقدان آموزش‌های تخصصی در حوزه کیفرهای غیرسالب آزادی است (Khaleghi, 2022). این امر نشان می‌دهد که جایگاه حبس‌زدایی در نظام عدالت کیفری ایران، در سطح قضایی هنوز تثبیت نشده است.

از منظر نهادی، تحقق سیاست حبس‌زدایی مستلزم وجود زیرساخت‌های اجرایی مناسب است. مجازات‌های جایگزین حبس، بدون وجود نهادهای ناظر کارآمد، سازوکارهای اجرایی شفاف و هماهنگی میان قوه قضاییه و سایر نهادهای دولتی، کارایی لازم را نخواهند داشت. برخی پژوهش‌های داخلی نشان داده‌اند که ضعف در نظام نظارت بر اجرای مجازات‌های جایگزین، موجب تردید قضات در استفاده از این نهادها شده است (Jafari, 2023). در نتیجه، سیاست حبس‌زدایی در ایران نه تنها یک مسئله حقوقی، بلکه یک چالش نهادی و مدیریتی نیز محسوب می‌شود.

در سطح سیاست جنایی کلان، جایگاه حبس‌زدایی با اصول قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز قابل تحلیل است. اصل تناسب جرم و مجازات، اصل کرامت انسانی و اصل فردی‌سازی مجازات‌ها، همگی مؤید رویکردی هستند که استفاده حداقلی از مجازات‌های سالب آزادی را توصیه می‌کند. برخی حقوقدانان بر این باورند که سیاست حبس‌زدایی می‌تواند به عنوان تجلی عملی این اصول در حقوق کیفری ایران تلقی شود، مشروط بر آنکه به صورت منسجم و نظام‌مند اجرا گردد (Rostami, 2022). از این منظر، حبس‌زدایی نه سیاستی وارداتی، بلکه سازگار با مبانی حقوقی و ارزشی نظام حقوقی ایران است.

نکته مهم دیگر در ارزیابی جایگاه حبس‌زدایی در ایران، ارتباط آن با سیاست کاهش جمعیت کیفری زندان‌هاست. آمارهای رسمی و تحلیل‌های حقوقی نشان می‌دهد که یکی از انگیزه‌های اصلی قانون‌گذار از تصویب قانون کاهش مجازات حبس تعزیری، مدیریت بحران ازدحام زندان‌ها بوده است. با این حال، برخی پژوهشگران هشدار می‌دهند که اگر حبس‌زدایی صرفاً با هدف کاهش آمار زندانیان دنبال شود و به اصلاح نگرش کیفری و تقویت نهادهای جایگزین نینجامد، ممکن است به سیاستی کوتاه‌مدت و ناکارآمد تبدیل شود (Mousavi, 2023). بنابراین، جایگاه حبس‌زدایی باید در چارچوب یک راهبرد بلندمدت عدالت کیفری تحلیل شود.

در مجموع می‌توان گفت که سیاست حبس‌زدایی در نظام عدالت کیفری ایران، از حیث تقنینی جایگاهی رو به تقویت یافته و به‌ویژه با قانون کاهش مجازات حبس تعزیری مصوب ۱۳۹۹، به یکی از محورهای اصلی سیاست جنایی تقنینی تبدیل شده است. با این حال، در سطح قضایی و اجرایی، این سیاست هنوز با چالش‌هایی جدی مواجه است که مانع از تحقق کامل اهداف آن می‌شود. از این رو، جایگاه حبس‌زدایی در ایران را باید در حال گذار توصیف کرد؛ گذاری که موفقیت آن، وابسته به هماهنگی میان قانون‌گذار، قوه قضاییه و نهادهای اجرایی و نیز تغییر تدریجی فرهنگ کیفری حاکم بر نظام عدالت کیفری است.

جدول ۱. جمع‌بندی تحلیلی سیاست حبس‌زدایی در نظام عدالت کیفری ایران

محور تحلیل	مؤلفه‌ها	تبیین مفهومی و تحلیلی	وضعیت در نظام عدالت کیفری ایران
مفهوم حبس‌زدایی	تعریف	راهبردی تقنینی - قضایی برای کاهش توسل به مجازات سالب آزادی و جایگزینی آن با واکنش‌های غیرسالب آزادی متناسب	پذیرش نسبی در سطح قانون‌گذاری، پذیرش محدود در رویه قضایی

ماهیت	تحدید حبس، نه حذف آن؛ استفاده استثنایی از زندان در جرایم شدید و خطرناک	هنوز گرایش پنهان به حبس محوری در برخی قوانین خاص
مبانی جرم‌شناختی	نظریه برجسب‌زنی	زندان موجب تقویت هویت مجرمانه و افزایش تکرار جرم می‌شود
کنترل اجتماعی	قطع پیوندهای اجتماعی در اثر حبس، عامل بازتولید بزهکاری	ضعف سیاست‌های حمایتی پس از صدور حکم
جرم‌شناسی انتقادی	زندان ابزار کنترل کیفری گروه‌های آسیب‌پذیر	همخوان با واقعیت تورم کیفری و زندانیان مالی
اهداف سیاست اصلاح و بازپذیری	افزایش امکان اصلاح بزهکار در بستر جامعه	تحقق ناقص به دلیل ضعف نهادهای اجرایی
کاهش جمعیت کیفری	کنترل ازدحام زندان‌ها و هزینه‌های عمومی	هدف محقق‌شده نسبی پس از ۱۳۹۹
رعایت تناسب مجازات	پرهیز از پاسخ‌های کیفری شدید برای جرایم کم‌اهمیت	چالش در وحدت رویه قضایی
تحقق مجازات‌های جایگزین	خدمات عمومی، جزای نقدی، دوره‌های مراقبتی	پیش‌بینی قانونی؛ اجرای محدود
تعلیق و تعویق مجازات	کاهش ورود محکومان به زندان	وابسته به نگرش قاضی
قانون کاهش مجازات	کاهش دامنه و شدت حبس‌های تعزیری	مهم‌ترین ابزار تقنینی حبس‌زدایی
تقنینی	ابهام برخی مواد و تعارض با قوانین خاص	استمرار جرم‌انگاری حبس محور
قضایی	تفسیرهای متفاوت قضات	عدم وحدت رویه
نهادی	ضعف نظارت بر اجرای مجازات‌های جایگزین	بی‌اعتمادی قضات به اجرای صحیح
جایگاه کلی سیاست ارزیابی نهایی	سیاستی در حال گذار از تقنین به اجرا	تثبیت‌شده در قانون، نهادینه‌نشده در عمل

بحث و بررسی

در سطح سیاست جنایی تقنینی، قانون کاهش مجازات حبس تعزیری مصوب ۱۳۹۹ را می‌توان نماد آشکار تغییر نگرش قانون‌گذار نسبت به مجازات حبس دانست. این قانون با کاهش دامنه مجازات‌های سالب آزادی، تعدیل حداقل و حداکثر مجازات حبس در بسیاری از جرایم تعزیری و افزایش امکان استفاده از نهادهای ارفاقی، نشان داد که قانون‌گذار به ناکارآمدی رویکرد حبس‌محور اذعان کرده است (Mir, 2021). از این منظر، سیاست حبس‌زدایی در سطح تقنین، از مرحله توصیه‌های نظری عبور کرده و به قالب قواعد الزام‌آور حقوقی درآمده است.

با این حال، بررسی دقیق‌تر نشان می‌دهد که این تحول تقنینی، واجد نوعی دوگانگی در سیاست‌گذاری است. از یک‌سو، قانون کاهش مجازات حبس تعزیری به‌صراحت در جهت کاهش حبس حرکت می‌کند، اما از سوی دیگر، برخی قوانین خاص مصوب پس از سال ۱۳۹۹ همچنان حاوی جرم‌انگاری‌های حبس‌محور هستند. این وضعیت، بیانگر فقدان یک راهبرد کلان و منسجم در سیاست جنایی تقنینی ایران است (Bagheri, 2022). به بیان دیگر، حبس‌زدایی هنوز به‌عنوان یک اصل بنیادین و فراگیر در همه عرصه‌های قانون‌گذاری کیفری پذیرفته نشده است.

افزون بر این، برخی مواد قانون کاهش مجازات حبس تعزیری از حیث تکنیک تقنینی با ابهام‌هایی همراه‌اند. کاهش مجازات حبس بدون بازنگری هم‌زمان در نظام درجه‌بندی جرایم تعزیری و بدون پیش‌بینی دقیق جایگزین‌های مؤثر، می‌تواند به تضعیف انسجام نظام مجازات‌ها منجر شود (Gholami, 2021). این امر، نشان می‌دهد که موفقیت سیاست حبس‌زدایی در سطح تقنین، نیازمند اصلاحات مکمل و بازنگری ساختاری در قوانین کیفری است.

در سطح سیاست جنایی قضایی، فاصله معناداری میان قانون و عمل مشاهده می‌شود. هرچند قانون‌گذار ابزارهای متعددی را برای کاهش توسل به حبس در اختیار قضات قرار داده است، اما استفاده از این ابزارها در رویه قضایی، یکنواخت و گسترده نیست. برخی پژوهش‌های انجام‌شده پس از سال ۱۴۰۰ نشان می‌دهد که گرایش به صدور حکم حبس، به‌ویژه در محاکم بدوی، همچنان قابل توجه است (Khaleghi, 2022). این امر را می‌توان ناشی از عوامل متعددی دانست؛ از جمله نگرش سنتی به مجازات، نگرانی از آثار اجتماعی عدم صدور حکم حبس و نیز فقدان اعتماد کافی به سازوکارهای نظارتی مجازات‌های جایگزین.

یکی از مهم‌ترین چالش‌های قضایی، تفسیرهای متفاوت از مقررات قانون کاهش مجازات حبس تعزیری است. در غیاب دستورالعمل‌های قضایی روشن و وحدت رویه الزام‌آور، قضات با برداشت‌های شخصی و سلیقه‌ای از مواد قانونی مواجه‌اند؛ امری که منجر به نابرابری در اجرای عدالت کیفری می‌شود (Jafari, 2023). این وضعیت، با اهداف سیاست حبس‌زدایی که مبتنی بر عقلانیت، پیش‌بینی‌پذیری و تناسب مجازات است، در تعارض قرار دارد.

از سوی دیگر، باید توجه داشت که قاضی در نظام عدالت کیفری ایران، نقشی محوری در فردی‌سازی مجازات ایفا می‌کند. در چنین ساختاری، تحقق سیاست حبس‌زدایی بیش از آنکه وابسته به متن قانون باشد، به نگرش و باورهای قضات وابسته است. اگر قاضی به کارآمدی مجازات‌های غیرسالب آزادی باور نداشته باشد، حتی بهترین قوانین حبس‌زدایانه نیز در عمل بی‌اثر خواهند بود (Rostami, 2022). بنابراین، سیاست حبس‌زدایی در سطح قضایی، نیازمند تغییر فرهنگی و آموزشی است.

از منظر جرم‌شناختی، سیاست حبس‌زدایی در ایران پیامدهای دوگانه‌ای به همراه داشته است. از یک‌سو، کاهش نسبی جمعیت کیفری زندان‌ها و افزایش استفاده از مجازات‌های جایگزین، نشان‌دهنده آثار مثبت این سیاست است. برخی تحلیل‌ها حاکی از آن است که کاهش ورود بزهکاران اتفاقی و کم‌خطر به زندان، می‌تواند در بلندمدت از بازتولید بزهکاری جلوگیری کند (Mousavi, 2023). این امر، با یافته‌های جرم‌شناسی نوین درباره آثار منفی حبس کوتاه‌مدت هم‌خوانی دارد.

از سوی دیگر، در صورت اجرای ناقص یا صوری سیاست حبس‌زدایی، خطر کیفرزدایی نامتوازن مطرح می‌شود. به این معنا که کاهش حبس بدون تقویت نهادهای حمایتی و نظارتی، می‌تواند به تضعیف احساس عدالت در جامعه و کاهش اعتماد عمومی به نظام عدالت کیفری بینجامد. برخی منتقدان بر این باورند که اگر مجازات‌های جایگزین حبس به‌درستی اجرا نشوند، نه‌تنها کارکرد اصلاحی نخواهند داشت، بلکه می‌توانند به افزایش بی‌اعتنایی به قانون منجر شوند (Jafari, 2023). این نگرانی، ضرورت اجرای دقیق و هدفمند سیاست حبس‌زدایی را برجسته می‌سازد.

در بُعد نهادی، یکی از مهم‌ترین چالش‌های سیاست حبس‌زدایی در ایران، ضعف زیرساخت‌های اجرایی است. مجازات‌های جایگزین حبس، مستلزم وجود نهادهای ناظر، نیروهای تخصصی و سازوکارهای دقیق ارزیابی و گزارش‌دهی هستند. در عمل، کمبود این زیرساخت‌ها موجب شده است که برخی قضات از صدور احکام جایگزین حبس اجتناب کنند (Khaleghi, 2022). این مسئله نشان می‌دهد که سیاست

حبس‌زدایی بدون پشتیبانی نهادی، صرفاً در حد یک سیاست تقنینی باقی می‌ماند. همچنین، هماهنگی میان قوه قضاییه و سایر نهادهای اجرایی، از جمله سازمان زندان‌ها، نهادهای حمایتی و سازمان‌های مدنی، نقش مهمی در موفقیت سیاست حبس‌زدایی دارد. نبود این هماهنگی، موجب گسست در اجرای سیاست و کاهش اثربخشی آن می‌شود (Bagheri, 2022). بنابراین، حبس‌زدایی را باید سیاستی فرابخشی دانست که تحقق آن نیازمند همکاری نهادی گسترده است.

از منظر اصول بنیادین حقوق کیفری، سیاست حبس‌زدایی در ایران واجد ظرفیت‌های قابل توجهی است. اصل تناسب جرم و مجازات، اصل فردی‌سازی و اصل کرامت انسانی، همگی با رویکرد حبس‌زدایانه سازگارند. کاهش توسل به حبس، به‌ویژه در جرایم کم‌اهمیت، می‌تواند به تحقق عینی این اصول کمک کند (Rostami, 2022). با این حال، چنانچه حبس‌زدایی بدون معیارهای روشن و ضوابط دقیق اعمال شود، ممکن است به تزلزل اصل قانونی بودن و اصل برابری در برابر قانون منجر شود.

برخی منتقدان معتقدند که قانون کاهش مجازات حبس تعزیری، در برخی موارد با کاهش شدید مجازات‌ها، تعادل میان منافع جامعه و حقوق بزهکار را به‌خطر انداخته است (Gholami, 2021). این دیدگاه، ضرورت بازنگری مستمر و ارزیابی آثار واقعی قانون را یادآور می‌شود. سیاست حبس‌زدایی، اگرچه از حیث نظری و جرم‌شناختی قابل دفاع است، اما در مقام اجرا باید همواره با اصول عدالت کیفری سنجیده شود. سیاست حبس‌زدایی در نظام عدالت کیفری ایران، به‌ویژه پس از تصویب قانون کاهش مجازات حبس تعزیری مصوب ۱۳۹۹، وارد مرحله‌ای جدید شده است. این سیاست در سطح تقنینی، پیشرفت‌های قابل توجهی داشته و نشان‌دهنده تغییر نگرش قانون‌گذار نسبت به مجازات حبس است. با این حال، در سطوح قضایی و اجرایی، چالش‌های جدی همچنان باقی است که مانع از تحقق کامل اهداف حبس‌زدایی می‌شود. فاصله میان قانون و اجرا، ابهام‌های تقنینی، تفسیرهای متفاوت قضایی، ضعف زیرساخت‌های اجرایی و فقدان هماهنگی نهادی، همگی عواملی هستند که جایگاه سیاست حبس‌زدایی را در ایران در وضعیت گذار قرار داده‌اند. بر این اساس، می‌توان نتیجه گرفت که موفقیت این سیاست، نه صرفاً در گرو اصلاح قوانین، بلکه وابسته به اصلاح نگرش‌ها، تقویت نهادهای اجرایی و تدوین راهبردی منسجم در سیاست جنایی کلان است.

۴) نتیجه‌گیری

سیاست حبس‌زدایی به‌عنوان یکی از مؤلفه‌های اصلی سیاست جنایی نوین، پاسخی عقلانی به بحران کارآمدی مجازات حبس است. یافته‌های این پژوهش نشان داد که قانون‌گذار ایرانی با تصویب قانون کاهش مجازات حبس تعزیری، به‌طور ضمنی به پیامدهای منفی حبس کوتاه‌مدت و گسترده اذعان کرده و کوشیده است از طریق کاهش دامنه و شدت مجازات‌های سالب آزادی، نظام کیفری را به‌سوی عقلانیت، تناسب و کارآمدی سوق دهد. این تغییر رویکرد را می‌توان نقطه عطفی در سیاست جنایی تقنینی ایران دانست؛ چراکه برای نخستین بار، حبس‌زدایی نه صرفاً در قالب توصیه‌های نظری، بلکه در متن قانون به‌صورت الزام‌آور نمود یافته است (Mir Mohammad Sadeghi, 2021).

با این حال، بررسی‌های انجام‌شده در این پژوهش نشان می‌دهد که تحقق اهداف سیاست حبس‌زدایی، صرفاً با اصلاح قوانین کیفری امکان‌پذیر نیست. یکی از مهم‌ترین یافته‌های پژوهش آن است که میان تحول تقنینی و تحقق عملی سیاست حبس‌زدایی شکافی معنادار وجود دارد. هرچند قانون کاهش مجازات حبس تعزیری ابزارهای متعددی را در اختیار قاضی قرار داده است، اما رویه قضایی در بهره‌گیری از این ابزارها یکنواخت و منسجم نیست. در عمل، برخی قضات همچنان حبس را امن‌ترین و مؤثرترین واکنش کیفری تلقی می‌کنند و نسبت به مجازات‌های جایگزین حبس با احتیاط یا تردید می‌نگرند. این وضعیت نشان می‌دهد که سیاست حبس‌زدایی در سطح قضایی، بیش از آنکه با مانع قانونی مواجه باشد، با چالش‌های نگرشی و فرهنگی روبه‌رو است.

از منظر سیاست جنایی تقنینی، نتایج پژوهش حاکی از آن است که قانون کاهش مجازات حبس تعزیری علی‌رغم نوآوری‌های قابل توجه، از فقدان انسجام در سیاست‌گذاری کلان رنج می‌برد. هم‌زمانی این قانون با تصویب یا استمرار برخی قوانین خاص حبس‌محور، بیانگر نوعی دوگانگی در رویکرد قانون‌گذار است. به بیان دیگر، حبس‌زدایی هنوز به‌عنوان یک اصل بنیادین و راهبردی در تمام عرصه‌های تقنین کیفری نهادینه نشده است. این تعارض تقنینی، می‌تواند کارآمدی سیاست حبس‌زدایی را تضعیف کرده و پیام‌های متناقضی به مراجع قضایی و افکار عمومی ارسال کند.

در بُعد جرم‌شناختی، یافته‌های پژوهش نشان داد که سیاست حبس‌زدایی، در صورت اجرای صحیح و هدفمند، ظرفیت قابل توجهی برای کاهش تکرار جرم و پیشگیری از برچسب‌زنی کیفری دارد. کاهش ورود بزه‌کاران کم‌خطر به زندان، می‌تواند از آثار مخرب اجتماعی و روانی حبس جلوگیری کرده و امکان بازاجتماعی‌شدن آنان را افزایش دهد. با این حال، چنانچه این سیاست بدون تقویت نهادهای حمایتی، نظارتی و اصلاحی اجرا شود، خطر تضعیف احساس عدالت کیفری و کاهش اعتماد عمومی به نظام عدالت کیفری وجود خواهد داشت. این دوگانگی نشان می‌دهد که حبس‌زدایی، سیاستی ذاتاً مثبت یا منفی نیست، بلکه کارآمدی آن به کیفیت اجرا و میزان انطباق آن با واقعیت‌های اجتماعی وابسته است.

یکی دیگر از نتایج مهم پژوهش، برجسته شدن نقش نهادهای اجرایی در موفقیت یا ناکامی سیاست حبس‌زدایی است. مجازات‌های جایگزین حبس، بدون وجود سازوکارهای نظارتی دقیق، نیروی انسانی متخصص و هماهنگی نهادی، عملاً به احکامی صوری و کم‌اثر تبدیل می‌شوند. یافته‌ها نشان می‌دهد که ضعف زیرساخت‌های اجرایی، یکی از دلایل اصلی بی‌میلی برخی قضات به استفاده از مجازات‌های جایگزین است. از این رو، می‌توان نتیجه گرفت که سیاست حبس‌زدایی، صرفاً یک سیاست تقنینی یا قضایی نیست، بلکه سیاستی فرابخشی است که تحقق آن نیازمند همکاری میان قوه قضاییه، نهادهای اجرایی، سازمان‌های حمایتی و حتی جامعه مدنی است.

در سطح اصول بنیادین حقوق کیفری، این پژوهش نشان داد که سیاست حبس‌زدایی، در صورت طراحی و اجرای صحیح، با اصولی همچون تناسب جرم و مجازات، فردی‌سازی مجازات و کرامت انسانی سازگار است. کاهش توسل به حبس در جرایم کم‌اهمیت، می‌تواند به تحقق عینی عدالت کیفری کمک کند و از تحمیل هزینه‌های غیرضروری بر فرد و جامعه جلوگیری نماید. با این حال، اجرای شتاب‌زده یا فاقد ضابطه حبس‌زدایی، ممکن است به تضعیف اصل قانونی بودن، اصل برابری در برابر قانون و احساس عدالت اجتماعی بینجامد. این یافته، ضرورت تدوین معیارهای روشن و شفاف برای اعمال سیاست حبس‌زدایی را برجسته می‌سازد.

سیاست حبس‌زدایی در نظام عدالت کیفری ایران، پس از تصویب قانون کاهش مجازات حبس تعزیری مصوب ۱۳۹۹، وارد مرحله‌ای انتقالی و در عین حال حساس شده است. این سیاست از حیث تقنینی، گامی رو به جلو و قابل دفاع محسوب می‌شود، اما در سطوح قضایی و اجرایی، همچنان با چالش‌های جدی مواجه است. شکاف میان قانون و عمل، ابهام‌های تقنینی، تفسیرهای متفاوت قضایی، ضعف زیرساخت‌های اجرایی و فقدان راهبرد منسجم در سیاست جنایی کلان، از جمله مهم‌ترین موانع تحقق کامل اهداف حبس‌زدایی به‌شمار می‌روند.

بر این اساس، نتیجه اصلی پژوهش آن است که موفقیت سیاست حبس‌زدایی در ایران، نه در گرو حذف کامل مجازات حبس، بلکه در گرو بازتعریف نقش آن در نظام مجازات‌هاست. حبس باید از واکنش کیفری غالب به واکنشی استثنایی و هدفمند تبدیل شود؛ واکنشی که صرفاً در موارد ضروری و متناسب اعمال می‌گردد. تحقق این هدف مستلزم اصلاح هم‌زمان قوانین، تغییر نگرش قضایی، تقویت نهادهای اجرایی و ارتقای آگاهی عمومی نسبت به کارکردهای واقعی مجازات است.

در نهایت، یافته‌های این پژوهش زمینه را برای ارائه پیشنهاد‌های تقنین‌محور و قضایی فراهم می‌سازد. پیشنهاد‌هایی که می‌توانند در جهت انسجام‌بخشی به سیاست جنایی ایران، تقویت عدالت کیفری و کاهش وابستگی نظام کیفری به مجازات حبس مورد توجه قرار گیرند. به این ترتیب، نتیجه‌گیری حاضر نه نقطه پایان بحث، بلکه آغازی برای بازاندیشی انتقادی در سیاست حبس‌زدایی و آینده آن در نظام عدالت کیفری ایران تلقی می‌شود.

پیشنهادهات

با توجه به یافته‌های نظری، تقنینی و قضایی پژوهش حاضر و در پرتو تحلیل انتقادی سیاست حبس‌زدایی در نظام عدالت کیفری ایران، می‌توان مجموعه‌ای از پیشنهاد‌ات را در سطوح تقنینی، قضایی، اجرایی-نهادی و پژوهشی ارائه کرد. این پیشنهاد‌ات ناظر بر رفع کاستی‌های شناسایی شده و تقویت کارآمدی سیاست حبس‌زدایی، به‌ویژه در اجرای قانون کاهش مجازات حبس تعزیری مصوب ۱۳۹۹ است.

الف) پیشنهاد‌ات تقنینی

نخست، ضروری است قانون‌گذار ایرانی سیاست حبس‌زدایی را به‌عنوان یک اصل راهبردی و فراگیر در سیاست جنایی تقنینی به رسمیت بشناسد. این امر مستلزم آن است که در تصویب قوانین کیفری جدید و اصلاح قوانین موجود، از جرم‌انگاری‌های حبس‌محور غیرضروری پرهیز شود و اصل حبس به‌عنوان آخرین راه‌حل به‌صورت صریح در متون قانونی مورد تصریح قرار گیرد. استمرار تصویب قوانین خاص حاوی مجازات‌های سالب آزادی، عملاً دستاوردهای قانون کاهش مجازات حبس تعزیری را تضعیف می‌کند.

دوم، پیشنهاد می‌شود قانون‌گذار نسبت به بازنگری نظام درجه‌بندی جرایم تعزیری اقدام کند. کاهش مجازات حبس بدون اصلاح هم‌زمان نظام درجات تعزیری، می‌تواند به آشفتگی در تناسب جرم و مجازات منجر شود. تعیین معیارهای روشن برای تفکیک جرایم مستوجب حبس از جرایم قابل پاسخ‌دهی با مجازات‌های غیرسالب آزادی، نقش مهمی در انسجام نظام کیفری خواهد داشت.

سوم، تقویت و توسعه مجازات‌های جایگزین حبس در قوانین کیفری ضروری است. قانون‌گذار می‌تواند با تنوع‌بخشی به این مجازات‌ها و پیش‌بینی ضمانت اجرای متناسب برای اجرای مؤثر آن‌ها، اعتماد مراجع قضایی را به کارآمدی این نهادها افزایش دهد. همچنین، تدوین مقررات شفاف درباره شرایط اعمال، نحوه نظارت و ضمانت اجرای نقض مجازات‌های جایگزین، از اعمال سلیقه‌ای جلوگیری خواهد کرد.

ب) پیشنهاد‌ات قضایی

در سطح قضایی، یکی از مهم‌ترین پیشنهاد‌ات، تدوین دستورالعمل‌های قضایی و ایجاد وحدت رویه در اجرای قانون کاهش مجازات حبس تعزیری است. تفسیرهای متفاوت قضات از مقررات حبس‌زدایانه، منجر به نابرابری در اجرای عدالت کیفری می‌شود. صدور آرای وحدت رویه و بخشنامه‌های تبیینی می‌تواند نقش مهمی در یکسان‌سازی رویه‌ها ایفا کند.

پیشنهاد دیگر، تقویت آموزش‌های تخصصی قضات در حوزه سیاست حبس‌زدایی و مجازات‌های جایگزین است. برگزاری دوره‌های آموزشی مستمر با رویکرد جرم‌شناختی و تطبیقی، می‌تواند نگرش قضات نسبت به کارآمدی واکنش‌های غیرسالب آزادی را اصلاح کند. تغییر نگرش قضایی، شرط اساسی موفقیت سیاست حبس‌زدایی در عمل است.

همچنین، توصیه می‌شود در فرآیند صدور رأی، اصل فردی‌سازی مجازات به‌طور جدی‌تر مورد توجه قرار گیرد. قاضی باید با ارزیابی دقیق شخصیت مرتکب، وضعیت اجتماعی و احتمال تکرار جرم، از صدور احکام حبس غیرضروری پرهیز کرده و از ظرفیت‌های قانونی موجود حداکثر استفاده را ببرد.

ج) پیشنهادات اجرایی و نهادی

در بُعد اجرایی، تقویت زیرساخت‌های نهادی مجازات‌های جایگزین حبس ضرورتی انکارناپذیر است. ایجاد و توسعه نهادهای ناظر، به‌کارگیری نیروی انسانی متخصص (مانند مددکاران اجتماعی و کارشناسان جرم‌شناسی) و طراحی سامانه‌های نظارتی کارآمد، می‌تواند اجرای مؤثر این مجازات‌ها را تضمین کند.

پیشنهاد می‌شود هماهنگی نهادی میان قوه قضاییه، سازمان زندان‌ها، نهادهای حمایتی و سازمان‌های مدنی افزایش یابد. سیاست حبس‌زدایی ماهیتی فرابخشی دارد و بدون همکاری نهادی گسترده، به نتایج مطلوب نخواهد رسید. ایجاد کارگروه‌های مشترک و سازوکارهای ارتباطی منظم، می‌تواند از پراکندگی و موازی‌کاری جلوگیری کند. علاوه بر این، ارتقای آگاهی عمومی نسبت به فلسفه و اهداف سیاست حبس‌زدایی اهمیت ویژه‌ای دارد. تبیین کارکردهای اصلاحی و پیشگیرانه مجازات‌های جایگزین برای افکار عمومی، می‌تواند از شکل‌گیری تصور نادرست درباره تساهل یا بی‌کیفری جلوگیری کرده و اعتماد اجتماعی به نظام عدالت کیفری را افزایش دهد.

د) پیشنهادات پژوهشی

در نهایت، پیشنهاد می‌شود پژوهش‌های آینده به‌طور خاص بر ارزیابی تجربی آثار اجرای قانون کاهش مجازات حبس تعزیری تمرکز کنند. تحلیل آماری کاهش یا افزایش جمعیت کیفری زندان‌ها، نرخ تکرار جرم و میزان موفقیت مجازات‌های جایگزین، می‌تواند مبنای تصمیم‌گیری‌های تقنینی و قضایی آتی قرار گیرد.

همچنین، انجام مطالعات تطبیقی میان ایران و نظام‌های حقوقی موفق در زمینه حبس‌زدایی، می‌تواند الگوهای کارآمدی را در اختیار سیاست‌گذاران کیفری قرار دهد. این پژوهش‌ها به غنای ادبیات علمی داخلی و بهبود سیاست جنایی ایران کمک شایانی خواهد کرد. در مجموع، پیشنهادات ارائه‌شده نشان می‌دهد که سیاست حبس‌زدایی برای تحقق کامل اهداف خود، نیازمند رویکردی جامع، هماهنگ و چندسطحی است؛ رویکردی که اصلاح قانون، تغییر نگرش قضایی، تقویت نهادهای اجرایی و توسعه پژوهش‌های علمی را به‌طور هم‌زمان دنبال کند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

حامی مالی

این پژوهش حامی مالی نداشته است.

EXTENDED SUMMARY

The Law on the Reduction of Tazir Imprisonment Sentences enacted in 2020 represents one of the most significant legislative shifts in the contemporary Iranian criminal justice system and reflects a conscious move away from imprisonment centered penal policies toward a deincarceration oriented framework. This transformation has emerged in response to long standing critiques of short term imprisonment, including its limited rehabilitative capacity, its criminogenic effects, and its heavy social and economic costs for both offenders and society. Modern criminal policy increasingly

recognizes that extensive reliance on custodial sanctions may undermine social reintegration and aggravate criminal behavior rather than prevent it. In this context, deincarceration is conceptualized not as the abolition of imprisonment but as a rational strategy aimed at restricting its scope and reserving it for cases of serious necessity while expanding non custodial responses. Iranian criminal policy has gradually absorbed this perspective, particularly following the Islamic Penal Code of 2013, which formally introduced alternatives to imprisonment and emphasized individualization of punishment (Ardabili, 2020; Najafi Abrandabadi, 2019). The 2020 law can therefore be understood as an attempt to consolidate this trajectory by recalibrating the scale and structure of tazir punishments and by aligning legislative criminal policy with contemporary criminological insights (Gholami, 2021).

From a theoretical and criminological standpoint, the policy of deincarceration is grounded in multiple complementary approaches that challenge the traditional reliance on prison sanctions. Labeling theory emphasizes that imprisonment reinforces a criminal identity and increases the likelihood of recidivism by isolating offenders from conventional social networks. Social control theory similarly stresses that incarceration weakens family and occupational bonds that are essential for conformity. Critical criminology further highlights the disproportionate impact of imprisonment on socially vulnerable groups and views expansive penal control as a manifestation of structural inequalities rather than objective crime control (McNeill, 2012). These theoretical foundations have strongly influenced contemporary penal reforms and are reflected in Iranian scholarly discourse on criminal justice transformation. Iranian jurists have argued that short term custodial sanctions often produce counterproductive outcomes and that non custodial measures may achieve greater preventive and rehabilitative effectiveness when properly implemented (Najafi Abrandabadi, 2019). Within this conceptual framework, the 2020 law embodies an explicit legislative acknowledgment that imprisonment should no longer function as the default penal response for a wide range of tazir offenses (Mir Mohammad Sadeghi, 2021).

At the legislative level, the Law on the Reduction of Tazir Imprisonment Sentences introduced extensive amendments to the scope and intensity of custodial sanctions. By reducing minimum and maximum prison terms, reclassifying certain offenses, and expanding the applicability of suspension, deferral, and alternative sanctions, the legislature sought to institutionalize deincarceration as a guiding principle of penal policy. These reforms aimed to strengthen proportionality between crime and punishment and to enhance judicial flexibility in sentencing decisions (Mir Mohammad Sadeghi, 2021). However, scholarly analysis suggests that despite its innovative character, the law suffers from certain structural ambiguities and technical shortcomings. In particular, the coexistence of this law with numerous special statutes that still prescribe mandatory imprisonment reflects a lack of coherence in overall criminal legislation (Bagheri, 2022). This normative inconsistency weakens the symbolic and practical impact of deincarceration and generates interpretive challenges for courts tasked with reconciling conflicting legislative signals (Gholami, 2021).

Judicial practice constitutes the decisive arena in which the effectiveness of deincarceration policies is ultimately determined. Although the 2020 law formally empowers judges to make broader use of non custodial sanctions, empirical observations and doctrinal analyses indicate that judicial responses remain uneven and fragmented. Divergent interpretations of amended provisions have led to inconsistent sentencing patterns across courts, thereby undermining legal certainty and equality before the law (Khaleghi, 2022). In some cases, judges continue to perceive imprisonment as the most reliable sanction for maintaining social order, particularly in the absence of clear

supervisory mechanisms for alternative penalties. This cautious judicial culture is further reinforced by institutional constraints, limited training on non custodial measures, and insufficient coordination with executive bodies responsible for implementing alternative sanctions (Bagheri, 2022). As a result, the gap between legislative intent and judicial application persists, highlighting the central role of judicial attitudes and institutional capacity in shaping the real impact of deincarceration reforms.

The analytical findings of this study indicate that the Law on the Reduction of Tazir Imprisonment Sentences has achieved partial success in advancing deincarceration at the normative level while encountering significant obstacles at the stage of implementation. Legislatively, the law marks a clear departure from imprisonment centered criminal policy and provides a legal framework conducive to proportional and individualized sentencing (Mir Mohammad Sadeghi, 2021). Judicially, however, the absence of unified interpretive guidelines and the variability of judicial practice have limited the transformative potential of the reform. These challenges are compounded by weak institutional infrastructure for monitoring and enforcing alternative sanctions, which in turn discourages judges from fully utilizing the available non custodial options (Khaleghi, 2022). Consequently, while the law has symbolically reinforced the discourse of deincarceration, its practical contribution to reducing reliance on imprisonment remains contingent upon complementary measures, including judicial training, procedural clarification, and enhanced institutional coordination (Bagheri, 2022).

In conclusion, the Law on the Reduction of Tazir Imprisonment Sentences constitutes a significant milestone in the evolution of Iranian criminal justice toward a more rational and humane penal policy. The reform reflects an explicit legislative commitment to deincarceration and acknowledges the limitations of imprisonment as a universal response to crime. Nevertheless, the realization of this policy depends not solely on statutory amendments but on the broader alignment of legislative design, judicial interpretation, and institutional capacity. Without coherent criminal legislation, consistent judicial practice, and effective mechanisms for implementing alternative sanctions, deincarceration risks remaining a formal aspiration rather than a substantive transformation. The experience of the 2020 law therefore underscores that sustainable penal reform requires an integrated approach in which law making, adjudication, and execution operate in concert to redefine the role of imprisonment within the criminal justice system.

References

- Ardabili, M. A. (2020). *General Criminal Law* (2 ed.). Mizan Publishing.
- Bagheri, A. (2022). Penal Inflation and the Challenges of Iran's Criminal Policy After Legislative Reforms. *Dadgostar Legal Quarterly*, 14(3), 45-78.
- Becker, H. S. (1963). *Outsiders: Studies in the Sociology of Deviance*. Free Press.
- Bottoms, A. (1995). *The Philosophy and Politics of Punishment and Sentencing*. Clarendon Press.
- Frase, R. S. (2013). *Sentencing Principles and Policies*. Oxford University Press.
- Gholami, M. R. (2021). A Critique of the Legislative Policy on the Reduction of Ta'zir Imprisonment Sentences in Light of Criminal Law Principles. *Journal of Public and Criminal Law Studies*, 50(4), 115-145.
- Hirschi, T. (1969). *Causes of Delinquency*. University of California Press.
- Jafari, M. H. (2023). Analysis of Judicial Practice in the Implementation of the Law on the Reduction of Ta'zir Imprisonment Sentences. *Criminal Law and Criminology Research Journal*, 16(2), 85-110.
- Khaleghi, A. (2022). *Criminal Procedure* (Vol. 1). Shahr-e Danesh Publishing.
- McNeill, F. (2012). *Community Punishments and Criminal Justice Policy*. Routledge.
- Mir Mohammad Sadeghi, H. (2021). The Law on the Reduction of Ta'zir Imprisonment Sentences: Objectives, Innovations, and Challenges. *Quarterly Journal of Criminal Law and Criminology Studies*, 12(1), 180-215.
- Mousavi, S. R. (2023). Criminological Effects of Reducing the Use of Imprisonment in Iran's Criminal Justice System. *Journal of Criminal Sciences*, 15(1), 45-70.
- Najafi Abrandabadi, A. H. (2019). Deincarceration Policy and the Requirements of Modern Criminal Justice. *Criminal Sciences Quarterly*, 10(2), 65-98.

- Rostami, H. (2022). Individualization of Punishment and the Role of the Judge in Deincarceration Policy. *Criminal Justice Quarterly*, 9(1), 210-240.
- Rusche, G., & Kirchheimer, O. (2003). *Punishment and Social Structure* (Revised edition ed.). Transaction Publishers.
- von Hirsch, A. (2009). *Principled Sentencing: Readings on Theory and Policy*. Hart Publishing.